

## بومی گرایی و استعمار

نقد بومی گرایی جدید - بخش پنجم

نوشتهء عبدی کلانتری

در بحث های گذشته گفتیم بومی گرایی، شکلی از غرب ستیزی است که می خواهد ادراک غرب را از سیر تحول تاریخ مورد پرسش قرار دهد - به ویژه تاریخ جوامع اروپایی. این بومی گرایی، دانش های غربی را نیز ابزاری برای تبلیغ اروپامداری و عقب نگاهداشتن «شرق» می داند. بعضی از بومی گرایان، علم جدید را هم که در غرب رشد کرده، «علم استعماری» (کولونیال ساینس / colonial science) خوانده اند. بومی گرایی به عنوان یک جهان بینی و یک ایدئولوژی، محصول عقب ماندگی جوامع غیر اروپایی است. بومی گرایان، ریشه های مشکلات مزمن کشورشان را در تاریخ و فرهنگ بومی خویش و روانشناسی اجتماعی مردمان خود جستجو نمی کنند. آنها «استعمار غرب» یا «استکبار» را مقصر می شناسند.

### چرا در غرب اتفاق افتاد؟

می دانیم که نظام سرمایه داری صنعتی از دل روابط فئودالی در اروپا سربرآورد و در ادامه رشد خود، تمامی تاریخ جهان را دگرگون کرد. این پرسش که چرا این رویداد در اروپا رخ داد و نه در جای دیگری از کره زمین، معمایی بوده است که علوم اجتماعی (در غرب) از قرن نوزدهم تاکنون با آن دست و پنجه نرم کرده اند. برای توضیح عقب ماندگی یا ایستایی جوامع غیر اروپایی، جامعه شناسان به عواملی چون اوضاع اقلیمی (به ویژه در آسیا)، بعضی ادیان شرقی به عنوان وجه غالب فرهنگی، همراه با ساختارهای فکری ای چون عقل ستیزی، خرافات عرفانی، و شکل گیری روانشناسی اجتماعی ناشی از آن اشاره کرده اند. در تضاد با شرق، نقش فرهنگ کلاسیک یونانی - رومی در رشد تمدن اروپایی و پذیرا بودن مسیحیت در برابر آن، نیز مورد توجه قرار گرفته است. ماکس وبر، برای پاسخ به این سوال که چرا روند عقلانی شدن فرهنگ و نهادهای اجتماعی تنها در غرب محقق شد، دست به مطالعه تطبیقی ادیان زد. در ادامه راه او، جامعه شناسان علم (در غرب)، به مطالعه تطبیقی تاریخ علوم جدید در اروپا، امپراتوری های اسلامی، و شرق دور (چین و ژاپن) روی آوردند. جامعه شناسی علم، رشته ای است که به شرایط و زمینه های

اجتماعی و فرهنگی تحقق علم می پردازد. از جمله این شرایط و زمینه ها، نهادهای حقوقی و ساختارهای دینی و دولتی یک جامعه هستند.

در ایران، روشنفکران صدر مشروطه و تجددگرایان، عقب ماندگی را با توضیحات فرهنگی (شریعت، خرافات اسلامی، عرفان) و سیاسی (استبداد سلاطین، جنگ ها، حملات قبایل) توضیح داده اند. در تضاد با اینان، بومی گرایان غرب ستیز، عامل خارجی «استعمار» را برجسته کردند. از آنجا که بیشتر بومی گرایان مخالفت اصولی با روابط اجتماعی سرمایه داری نداشتند و دعوی آنها با شاه و آمریکا بیشتر بر سر سهمی بود که به هرکس می رسید، شعارها و تبلیغاتشان بیشتر هدف های سیاسی و فرهنگی را نشانه می گرفت. سیاست و فرهنگی که به زعم آنها معرف ارزش های بیگانه غربی بود. آنها «فرهنگ استعماری» را عامل بدبختی مردم محروم شناختند. فرهنگی که به زعم آنها در مصرف گرایی، ماشینسم، علم گرایی، بی بندوباری اخلاقی، افول عشق، غیبت خدا، اشاعه فحشا، و سکولاریسم خلاصه می شود و برای «تخدیر» بومیان به دنیا صادر می شود. این فرهنگ را فرهنگ تخدیری، اباحه گری، ناتوی فرهنگی، فرهنگ از خود بیگانه، و فرهنگ زمانه عسرت هم خطاب کرده اند.

در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، تحت تأثیر مبارزات ضد استعماری جهان سوم، بومی گرایی تبدیل به ایدئولوژی غالب روشنفکران ایران شد (اعم از کمونیست، ملی گرا، یا دینی). آنها بر ضد «مدرنیزاسیون شاهی / روابط کومپرادور» که از جانب ایالات متحده حمایت می شد، قیام کردند و در سال ۱۹۷۹، با سرنگون کردن سلطنت، حکومت غرب ستیز، مستقل، و بومی گرای «جمهوری اسلامی» را به جای آن نشانند.

مارکسیسم بومی گرا (مارکسیسم روسی / مارکسیسم مبتذل / والگار مارکسیسم / vulgar Marxism) نیز توسعه نیافتگی اقتصادی و سیاسی را در وهله نخست، ناشی از سلطه امپریالیسم و استعمار نو می داند. این نوع مارکسیسم، فرهنگ و دین را عوامل «روبنایی» می پندارد که به خودی خود نقش مهمی در سیاست بازی نمی کنند. از دید مارکسیسم روسی، اسلام سیاسی می تواند «مترقی» باشد اگر که تبدیل به ایدئولوژی اقشار فرودست شود برای مبارزه با «امپریالیسم». یکی از اصطلاحات وضع شده از سوی مارکسیسم روسی در کشور ما «روحانیت پیشرو» بود. منظور، آن جناح از روحانیت شیعی بود که زیر رهبری آیت الله خمینی با «استکبار جهانی» و «لیبرالیسم» مبارزه می کرد. در جریان انقلاب ایران و چندسال پس از آن، این گروه از

روحانیان و روشنفکران مدافع آنها، از سوی مارکسیست های روسی به {نام} «دموکرات های انقلابی» ملقب شده بودند. امروزه، شهید زنده شیخ نصرالله (رهبر حزب الله لبنان) قهرمان بومی گرایان جدید است.

### بازاندیشی تجدد و مدرنیت

پس از آنکه اقشار متجدد و مدرن ایرانی، از جمله زنان تحصیل کرده شهری و روشنفکران سکولار، و نیز همه مارکسیست ها و فعالان کارگری، به طرز فجیعی قربانی بومی گرایان اسلامی شدند و فرهنگ و آموزش و پرورش در ایران به دوران ماقبل مشروطیت رجعت کرد، بار دیگر این پرسش در میان روشنفکران مطرح شد که چرا تمدن ایرانی - اسلامی هنوز نتوانسته خود را با مقتضیات عصر جدید و مدرنیته تطبیق دهد. نقش اسلام در این میان چیست؟ باز اندیشی مفاهیم «روشنگری»، «مدرنیت»، و «سکولاریسم» بار دیگر در دستور کار روشنفکران ایران قرار گرفت. یک بار دیگر کنجکاوی درباره تاریخ اروپا در عصر جدید و بررسی های تطبیقی اشکال مدرنیته و راههای رسیدن به دموکراسی شدت گرفت.

اما به موازات این بازاندیشی های مدرن و تجددگرایانه، پدیده عجیب دیگری نیز در حال وقوع بود. در دانشگاه های آمریکا، مودی روشنفکرانه به نام مطالعات «پست کولونیالیستی»، بار دیگر به نبرد با روشنگری، مدرنیت، و سکولاریسم برخاست؛ تاریخ جوامع غربی را مساوی با «سلطه گری مرد سفیدپوست اروپایی» و دانش او را «مرکزیت آلت مردانه» (فالو سنتریسم) دانست که در اصل همان عقل گرایی (لوگو سنتریسم) است که همیشه قصد داشته و دارد انسان غیرغربی (دیگری / شرقی / اسلامی) را مورد تجاوز (جنسی) قرار دهد. دفاع از ناموس زن مسلمان و حجاب او، در برابر تجاوز شرق شناسان استعمارگر (و «نگاه» - گیز / gaze - آنها)، تبدیل به بیرق مبارزه استادان و دانشجویانی شد که در ادامه این بحث از آنها به نام «فاطمه کوماندو های آکادمیک» یاد می کنیم. در اینجا باید به دیدگاههای ادوارد سعید، تئوری های پست کولونیال، و جهاد فاطمه کوماندوهای دانشگاهی و برادران مظلوم بومی گرا، علیه زنان متجدد، عروسکهای غرب زده، خبرچینان بومی، روشنفکران کومپرادور، لولیتا، برنارد لوییس، ناتوی فرهنگی، و فحشای رسانه ای پردازیم. اما پیش از آن، نگاهی می اندازیم به پدیده استعمار و تئوری های امپریالیسم. ///